



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۲

موضوع کلی: احکام قطع

مصادف با: ۱۸ شوال ۱۴۴۴

موضوع جزئی: تجری - مباحث اصلی تجری - مقام اول: تجری - مسئله اول: استتباع قبح فاعلی

نسبت به حرمت تجری شرعی است یا خیر؟ - صورت اول: استتباع حرمت به ملاک حرمت عنوان واقعی

جلسه: ۹۹

سال چهاردهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### استتباع قبح فاعلی نسبت به حرمت تجری

عرض کردیم در مورد تجری از سه زاویه بحث می‌شود، یکی از زاویه اصولی بودن تجری، یکی به عنوان یک مسئله فقهی و دیگری نیز به عنوان یک مسئله کلامی. اگر چه در اصولی بودن یا نبودن تجری اختلاف است اما بالاخره این بحث مطرح است که آیا تجری عقلاً قبیح است و آیا مستتبع یک حرمت شرعی است یا خیر؟ این عنوان بحث است. یعنی بعد از آنکه معلوم شد که قبح عقلی تجری مسلم است و بعد از آنکه معلوم شد قبح تجری از جنس قبح فاعلی است نه قبح فعلی، می‌خواهیم ببینیم آیا چیزی که دارای قبح فاعلی است می‌تواند کاشف از حرمت شرعی فعلی باشد که به سبب آن تجری صورت می‌گیرد یا نه؟ صورت مسئله را دقیق ملاحظه بفرمایید، اینجا اصل بحث این است. حال قبح فاعلی را گفتیم، وقتی می‌گوییم قبح فاعلی یعنی این فاعل دارای سوء سریره است با توجه به اضافه‌ای که به این فعل پیدا کرده، یعنی آن حیث اضافه به فعل در فاعل وجود دارد. این مسلم است که قبح فاعلی دارد، کسی با قصد نوشیدن خمر که می‌داند از آن نهی شده است، مایعی را می‌نوشد که از قضا خمر نیست، آب است. می‌خواهیم ببینیم که قبح فاعلی در اینجا باعث می‌شود که این آب خوردن حرام شود یا خیر؟ آیا مستتبع حرمت شرعی آن است یا خیر؟ این بحث از جهتی می‌تواند دلیل بر حرمت شرعی باشد. یعنی وقتی بحث فقهی تجری را مطرح می‌کنیم، اگر کسی این ملازمه را قبول کند و این استتباع را قبول کند و بگوید بله، قبح فاعلی تجری کشف از حرمت شرعی تجری می‌کند، این می‌تواند دلیل هم باشد برای حکم شرعی تجری در آن بحث فقهی. اما اینجا از منظر دیگری ما بحث را مطرح می‌کنیم. بحث همان بحث است، لکن اینجا ما به آن حیث استتباع، ملازمه را که در علم اصول از آن سخن گفته می‌شود توجه داریم.

#### کلام محقق نایینی

محقق نایینی اینجا یک مطلبی دارند که البته این مطلب توسط ایشان در آن بحث کلامی مطرح شده است که آیا اگر به دنبال قبح فاعلی حرمت شرعی به ثابت شود، متجری استحقاق عقوبت دارد یا خیر؟ قبح فاعلی مستلزم استحقاق عقوبت است؟ این می‌شود مسئله کلامی. یک بحث هم این است که قبح فاعلی دلیل بر حرمت شرعی است یا خیر؟ که می‌شود بحث فقهی. اینجا از منظر اصولی به آن نگاه می‌کنیم، آیا قبح فاعلی ملازمه دارد با حرمت شرعی یا خیر؟ این بحث در چند جا تکرار می‌شود ولی در هر موضعی یک جهت مد نظر است، این مطلب را محقق نایینی در بحث کلامی بیان کردند ولی اینجا قابل طرح است. حال اصل فرمایش محقق نایینی را ذکر کنیم و ببینیم که ایشان اینجا چه می‌فرمایند:

<sup>۱</sup> فوائد الاصول، ج ۳، ص ۴۳ و ۴۴.

می‌خواهیم ببینیم این کاری که از متجری سر می‌زند این تجری این مخالفت اعتقادی با مولا در قالب یک عملی که مورد نهی مولا نیز قرار نگرفته است، مستتبع حرمت آن یا ملازمه با آن دارد یا خیر؟

محقق نایینی می‌فرماید: قطع و یقین موجب حسن و قبح در اشیاء نمی‌شود، حسن و قبح در اشیاء تابع مصالح و مفاسد واقعیه‌ای است که در آنها وجود دارد. صرف قطع و یقین پیدا کردن کسی باعث نمی‌شود چیزی که حسن است قبیح شود و چیزی که قبیح است حسن شود، قطع و یقین شخصی که واقعیت را تغییر نمی‌دهد. بعد از این که معلوم شد اینجا قبح فعلی نیست، (زیرا آب خوردن مفسده‌ای ندارد)، بلکه قبح فاعلی ثابت است، حال اگر کسی این آب را با قصد مخالفت با مولا بخورد، (این معنای قبح فاعلی است، قبح فاعلی یعنی این آب را به قصد طغیان و مخالفت با مولا می‌نوشد). آیا این باعث می‌شود این آب خوردنی که در این قالب قرار گرفته است شرعا حرام شود یا خیر؟ این پرسشی است که محقق نایینی به آن پاسخ می‌دهد.

محقق نایینی اینجا مسئله را دو صورت کردند:

### **صورت اول: استتباع حرمت به ملاک حرمت واقعی**

این عمل، این آب خوردن، به همان ملاکی که نوشیدن خمر حرام است، حرام شود؛ یعنی به ملاک آن موضوع واقعی، این اعتقاد دارد که این خمر است در حالیکه خمر نیست و آب است، اما چون به قصد مخالفت می‌خورد بگوییم این آب خوردن همان مفسده‌ای را پیدا می‌کند که خمر نوشیدن داشته. محقق نایینی می‌فرماید این محال است، امکان ندارد؛ ولو به قصد مخالفت، ولو با قبح فاعلی موجب نمی‌شود این فعل با همان ملاک حرام شود. دلیل آن این است که این از انقسامات لاحقه است و چیزی که انقسامات لاحقه و ثانویه است نمی‌تواند در رتبه قبل از حکم اخذ شود. توضیح مطلب این که:

منظور از انقسامات اولیه یعنی تقسیم به چیزهایی که متوقف بر صدور حکم نیست، مثل انقسام نماز به نماز مع السوره و نماز من دون السوره؛ اگر بگوییم نماز بر دو قسم است، یک قسم نماز با سوره است و یک قسم نماز بدون سوره است؛ این یک تقسیم برای نماز است ولی این از انقسامات اولیه است، به این معنا که این انقسام متوقف بر صدور حکم نیست، چه حکم باشد و چه نباشد، می‌شود نماز را تقسیم کرد به نماز با سوره و بی سوره.

یک سری از تقسیمات، تقسیمات ثانویه است. انقسامات ثانویه یعنی انقساماتی که متوقف بر صدور حکم است، اول باید حکم صادر شود و بعد بتوانیم تقسیم کنیم، مثل نماز با قصد قربت و نماز بدون قصد قربت. قصد قربت یعنی قصد امتثال الامر و این به این معنا است که اول باید امری باشد تا قصد امتثال آن شود. پس اگر نماز منقسم شود به نماز با قصد امتثال امر و نماز بدون قصد امتثال امر، این از قبیل انقسامات ثانویه است، زیرا متوقف بر امر و حکم است. وقتی می‌گوید نماز با قصد امتثال امر و بدون آن، معلوم است که اول باید امری باشد تا قصد به امتثال آن معنا پیدا کند.

در انقسامات اولیه اطلاق و تقييد راه دارد و ممکن است، یعنی مثلا فرض کنید یک دليل اگر تکليف نماز را براي ما بيان کرد و قيد سوره را نياورد ما مي‌توانيم از اطلاقش استفاده کنيم و بگوييم سوره در نماز لازم نيست، زيرا مطلق بيان شده است؛ نگفته است اقيموا الصلوه مع السوره؛ قيدي نياورده است. همانطور که تقييد ممکن است، مي‌تواند اين را مقيد کند به قيد مع السوره؛ يا نسبت به ساير قيود، قيود و اجزاء نماز همگي به غير از قصد قربت از راه اطلاق قابل نفی هستند، زيرا اطلاق و تقييد در انقسامات اولیه ممکن است.

اما در مورد انقسامات ثانویه اصلا اطلاق راه ندارد زیرا تقیید ممکن نیست. یعنی مثلا شارع نمی تواند امر کند و بگوید صل بقصد قربه و لذا نمی توانیم از اطلاق صل نتیجه بگیریم که در نماز قصد قربت معتبر نیست. زیرا نماز با قصد قربت و بدون قصد قربت از انقسامات ثانویه است و چیزی که از انقسامات ثانویه باشد نمی تواند در موضوع دلیل اخذ شود. اصلا شارع اگر بخواهد با همان دستوری که اصل نماز را واجب می کند قصد قربت را بیان کند، محال است و دور لازم می آید. زیرا معنایش این است که نماز بخوان به قصد همین امری که من به تو می کنم قصد قربت معنایش همین است قصد القربه ای قصد الامتثال الامر؛ اصلا شارع نمی تواند بگوید صل مع القربه، نمی تواند قید قصد القربه را در این دستورش بگنجاند، زیرا این قید از قیود متوقف بر صدور حکم است است، یعنی اول باید دستور صادر شود، اول بگوید ایها الناس صلوا؛ بعد با یک دلیل دیگری قید قصد قربت را ذکر کند. با همین دلیل نمی تواند. لذا چون تقیید به قیودی که محصول انقسامات ثانویه است ممکن نیست، اطلاق نیز در آنها ممکن نیست. یعنی اطلاق ندارد نسبت به این قیود، کسی نمی تواند بگوید چون شارع، جایی که این دستور را داده قصد قربت را بیان نکرده است، پس قصد قربت معتبر نیست، زیرا تقییدش ممکن نبوده و چون آوردن قید ممکن نبود شارع قید را نیاورده، چه بسا اگر ممکن بود این قید را می آورد.

ایشان می گوید در چنین مواردی که قیود از انقسامات ثانویه است، چنانچه شارع یا مولا بخواهد این دسته از قیود را در موضوع دلیلش اخذ کند باید از راه یک قانون دیگر و دستور دیگری آن را بیان کند که ایشان اسم آن را متمم جعل گذاشته است. یعنی اول جعل وجوب نماز می کند و بعد یک متمم می آورد می گوید ایها الناس، نمازی که به شما گفتم بخوانید با قصد قربت بخوانید، با دستور اول وجوب نماز را بیان کرده و با دستور دوم نیز قید آن را بیان می کند؛ قصد قربت از این دسته از قیود است بله اگر سایر قیود بود هیچ مشکلی نبود و همان موقعی که دستور می دهد می تواند بگوید صل مع الطهاره و الاستقبال و مع السوره، همه اینها را بیاورد، هیچ محذوری نداشت، زیرا آن قیود همه مربوط به انقسامات اولیه هستند؛ لذا اطلاق و تقیید در آن ممکن است. بنابراین اگر ببینیم اینجا قید نیامده معلوم می شود که معتبر نبوده ولی در مورد قصد قربت اینچنین نیست، راه آن فقط متمم جعل با به تعبیر ایشان نتیجه التقیید است؛ می گویند این تقیید نیست بلکه نتیجه التقیید است، نتیجه التقیید چیست؟ یعنی همان کاری که تقیید می خواست بکند من آن نتیجه را با این دستور دوم برای شما فراهم می کنم. اگر دستور دومی نبود یا به تعبیر ایشان اطلاق مقامی نبود، اسمش می شود نتیجه الاطلاق. خود این دلیل نسبت به این قید چیزی ذکر نکرده است، پس اطلاق لفظی اینجا ممکن نیست، زیرا نمی توانسته قیدش را بیاورد. اما یک اطلاق مقامی داریم، یعنی در این مقام خطابات شارع را جستجو می کنیم، می بینیم جاهای دیگر نیز این را بیان نکرده است. لذا یک اطلاق مقامی پدید می آید، ما از آن اطلاق مقامی کشف می کنیم عدم اعتبار این قید را، زیرا متمم جعلی در کار نیست. آن را اسمش را گذاشتند نتیجه الاطلاق.

باتوجه به این نکته ایشان می گوید در مانحن فیه نه نتیجه الاطلاق وجود دارد و نه نتیجه التقیید، اطلاق لفظی اصلا مقدور نیست. زیرا حسن و قبح از انقسامات ثانویه است. زیرا اول باید شرع یک خطابی داشته باشد و چیزی را حرام کرده باشد که با این حرمت مخالفت شود تا قبح فاعلی پیدا شود. قبح فاعلی چه زمانی پیدا می شود؟ چرا شما می گوید این آب خوردن قبح فاعلی دارد؟ زیرا شارع اول خمر را حرام کرده و این فاعل با اعتقاد به آن حرمت، این عمل را مرتکب می شود. پس قبح فاعلی یا حسن فاعلی از

قبیل انقسامات ثانویه یا لاحقہ است، زیرا بعد از صدور حکم قابل انقسام به قبح و حسن فاعلی است، قبل از صدور حکم حسن و قبح معنا ندارد، زیرا حسن و قبح فاعلی زائیدہ گمان موافقت و مخالفت با دستور مولا است.

اگر حسن و قبح فاعلی از قبیل انقسامات لاحقہ باشد معنایش این است کہ دیگر نمی تواند این حسن و قبح فاعلی کہ خودش متأخر از حکم است کاشف از حکم باشد، این محال است. وجہ استحالہ چیست؟ وجہ استحالہ این است کہ حسن و قبح فاعلی زائیدہ حکم شرعی است، اول باید حرمت ثابت شدہ باشد بعد حسن و قبح فاعلی پدید بیاید، پس متأخر از حکم است. آنگاہ چطور می خواهد خود این حسن و قبح، متقدم بر حکم شود و کاشف از حکم باشد؟ این محال است. چیزی کہ مؤخر است محال است کہ مقدم قرار دہیم. ایشان سپس می فرماید چون از قبیل انقسامات ثانویہ است، اطلاق در آن راہ ندارد و وقتی اطلاق راہ نداشت تقیید ہم دیگر ممکن نیست.

سپس یک پلہ جلوتر می فرماید نتیجۃ الاطلاق یا نتیجۃ التقیید نیز اینجا ممکن نیست. یعنی ما نمی توانیم از راہ متمم جعل بفہمیم مثلاً شارع این را حرام کردہ، نہ نتیجۃ الاطلاق ممکن است نہ نتیجۃ التقیید (توضیح دادم، نتیجۃ الاطلاق و نتیجۃ التقیید را کہ بہ نام متمم جعل نیز شناختہ می شود) چرا اینجا وجود ندارد؟ زیرا ما اینجا هیچ دلیلی کہ موجب نتیجۃ الاطلاق باشد نداریم یا موجب نتیجۃ التقیید. بالاخرہ این موجب می خواهد، بدون موجب نمی شود یعنی باید یک دلیل بیان شدہ باشد بعضی از جاہا دلیل داریم مثل نماز در دار غضبی آنجا از یک جہت این عمل حرام است و از یک جہت واجب است. حال اگر کسی در دار غضبی نماز خواند، این نماز بدون تردید قبح فاعلی دارد، قبح فعلی ندارد، زیرا نماز است، ولی قبح فاعلی دارد. ایشان می گوید ما متمم جعل داریم، این نماز باطل است زیرا نماز مقید بہ عدم قبح فاعلی است، دلیل داریم. اما در ما نحن فیہ دلیل نداریم، در ما نحن فیہ ما هیچ جا دلیلی پیدا نکردیم کہ مثلاً این امر مباح، این آب خوردن، این فعل، مقید بہ عدم قبح فاعلی شدہ باشد. پس نہ از راہ اطلاق و نہ از راہ نتیجۃ الاطلاق یا متمم جعل، نمی توانیم از طریق قبح فاعلی این عمل بگوییم این عمل شرعاً حرام است، یعنی قبح فاعلی این آب خوردن مستلزم حرمت شرعی آب خوردن نمی شود.

«والحمد لله رب العالمین»